

گفتگو

رضا جوانمرد - خانم گلوریا شما با ژاپن جنگ داشتید و ژاپنی‌ها در پرل هاربر به واحد عظیمی از نیروی دریایی شما حمله بردند و صدها نفر آمریکایی کشته شد و ده‌ها کشتی نیز غرق شد. حالا اگر شما متوجه بشوید که یک عده آمریکایی به ژاپن رفته اند و ژاپنی‌ها را کمک کرده اند تا این لطمه را به آمریکا بزنند، شما با این‌ها چه خواهید کرد؟ آیا گفتگو می‌کنید؟ آیا در حکومت شریکشان می‌کنید؟

گلوریا - فکر می‌کنم منظور شما کمیته مبارزین و سکونت آنان در پناه فتواد حسن می‌باشد و سؤال شما این است که چرا من کمک می‌کنم تا نماینده گروه محدوده خواه با این افراد به گفتگو بنشیند؟

جوانمرد (که حالت پیروزمندانه‌ای داشت و سعی می‌کرد که احساس خود را مخفی کند) - بله، دقیقاً منظور مرا فهمیدید و خواهش می‌کنم بگوئید با آن آمریکایی‌هایی که با ژاپن همکاری کرده اند چه خواهید کرد؟

گلوریا - حالا من از شما سؤال می‌کنم. به نظر شما اگر آن آمریکایی‌های فرضی به ژاپن نمی‌رفتند و در آمریکا می‌ماندند برایشان چه اتفاقی می‌افتاد؟

جوانمرد (کمی گیج و کمی هم عصبانی) - خوب معلوم است. برایشان اتفاقی نمی‌افتاد و زندگی خودشان را می‌کردند ولی حالا که با ژاپن همکاری کرده اند، با آن‌ها چه می‌کنید؟

گلوریا - آقای رضا جوانمرد، اگر این افراد کمیته مبارزین در ایران می‌ماندند حکومت اسلامی با آنها چه می‌کرد؟ آن‌ها را می‌کشت! همانطور که صدها نفر از آنان را بدون محاکمه و یا در محاکمه‌ای چند دقیقه‌ای کشت (کمی سکوت برقرار شد و سپس گلوریا که مستقیماً در چشم‌های آقای جوانمرد نگاه می‌کرد ادامه داد) شما ایرانی‌ها در انقلاب خودتان همگی اشتباه کردید و آدمی که خودش اشتباه کرده است نباید اشتباه دیگری را به رخ او بکشد. گذشته از آن ما به آن آمریکایی‌هایی که به قول شما با دشمن همکاری کرده بودند اجازه می‌دادیم حرفشان را بزنند و از قبل آنان را محکوم نمی‌کردیم.

آقای جوانمرد مثل شطرنج بازی می‌ماند، که لحظه‌ای فکر می‌کند، هم اکنون طرف را مات می‌کند ولی ناگهان متوجه می‌شود خودش دارد مات می‌شود و چاره‌ای ندید که حرف را عوض کند.

جوانمرد - ما محدوده خواهان هیچ وقت گول نخوردیم و با حکومت اسلامی همکاری نکردیم.

گلوریا (در حالی که می‌خندید) - من کتاب خاطرات سفیر خودمان و سفیر بریتانیا در

ایران را خوانده ام. شاه در آخرین روزهای حکومت خودش به جای مشورت با سیاستمداران میهن پرست ایرانی که خانه نشین شده بودند، تقریباً همه روزه با سفیرهای آمریکا و بریتانیا مذاکره داشت. فکرش را بکنید. دو ابر قدرت دنیا در راه سرنگونی او گام برمی‌دارند و شاه از نمایندگان این دو کشور می‌پرسد به نظر شما من فردا چکار بکنم؟ چه کسی را در چه مقامی قرار دهم؟ قدرت را به تیمسار پوراویس بدهم یا به تیمسار اظهاراتی؟

جوانمرد (در حالی که باز هم شکست در خطوط قیافه اش خوانده می‌شود) - شاه همیشه شما را حامیان خودش می‌دانست. از کجا تصور می‌کرد که شما در جهت سقوط او گام برمی‌دارید؟

گلوریا - وقتی که شاه شما سرکش می‌شود و اعلام می‌کند: بهره‌گیری یک جانبه غربی‌ها از نفت ما دیگر تمام شده است، من نمی‌فهمم چرا هر وقت اینها صحبت از اقتصاد می‌کنند فقط اقتصاد انگلیس را به رخ ما می‌کشند و یا می‌گویند: نوبت حکومت شما چشم‌آبی‌ها بر جهان تمام شده است و نوبت به ما چشم‌سیاه‌ها رسیده است و حرف‌هایی از این دست، چطور بریتانیا در راه سقوط او گام بر ندارد؟

جوانمرد - رئیس جمهور شما چند ماه قبل از انقلاب در ایران بود و ایران را جزیره سکون و آرامش و شاه را رهبر خردمند توصیف کرد و شاه فکر می‌کرد حداقل آمریکا از او حمایت می‌کند و تا روزهای آخر این پیام‌های حمایت از جانب شما می‌رسید. پس شما شاه را گول زدید.

گلوریا - یک اندیشمند ایرانی در مصر به ملاقات شاه معزول ایران می‌رود و شاه از او علت انقلاب اسلامی را می‌پرسد و آن اندیشمند جواب می‌دهد: سقوط شما سه علت داشت و آن سه علت و سه عامل عبارت بودند از: شاه، کارتر و خمینی! البته عوامل بسیار زیادتری هم بودند ولی عامل اصلی تیزهوشی و یکدندگی و پشتکار و شجاعت آقای خمینی و اشتباه کارتر و گیج شدن شاه و تسلیم قبل از حمله شاه همه و همه دست به دست هم دادند و این اتفاقات افتاد و تقریباً همه شما ایرانیان دست اندرکار گول خوردید. مثلاً همین کمیته‌ای‌ها! اولین فعالانی بودند که برای سقوط شاه و روی کار آمدن جمهوری اسلامی اقدام کردند و خودشان اولین قربانیان انقلاب شدند.

جوانمرد (که می‌خواست مسیر بحث را عوض کند) - می‌توانم پیروسم که شخص شما در این وسط چکاره هستید؟ برای کدام سازمان کار می‌کنید؟ و چطور می‌تواند مبارزین را به هوستون آورده اید تا با نمایندگان دیگر گروه‌ها مذاکره کند؟

ادامه دارد

برای دریافت همه‌گونه کمک‌های دولتی با ما تماس بگیرید

دفتر خدماتی

مهوش مازگانی



با ۱۵ سال سابقه در خدمت به هموطنان محترم

مدیکل، مدیکر، حقوق بازنشستگی،

حقوق سوشیال سکیوریتی Ssa, Ssi

حقوق از کارافتادگی، Gr, Capi

سیتی زن شپ و پاسپورت سفید

310-273-5228

1110 S. Robertson Blvd Los Angeles CA 90035

قابل توجه خانم‌ها و آقایان

یک کمپانی بزرگ آمریکایی با سابقه ۴۱ سال در

آمریکا تقدیم می‌کند



۱ - برای رفع و جلوگیری از چروکهای پوست صورت

Age Fighting + Anti wrinkles Moisturizer

۲ - جوش صورت و چربی زیادی پوست

Acne + Oily Skin Treatment

۳ - تمیز نگهداشتن پوست صورت

Facial + Mask

۴ - رفع خشکی پوست دست و پا

Dry Hand and feet

۵ - انواع محصولات اسپا

Spa collection

۶ - لوازم آرایش بدون بو و حساسیت در رنگهای مختلف

Cosmetic Line and Perfumes

برای اطلاعات بیشتر با خانم فرزانه با شماره تلفن ذیل تماس حاصل فرمایید

۹۸۱۱ - ۵۷۱ (۸۱۸)

ضمناً نماینده می‌پذیریم



در اینجا ارج صدر (بالحنی توام با لبخند زیرکانه) گفت:

ارج صدر- قربان مگر توجه نکردید؟ افسر آمریکایی در روز تعطیل آخر هفته یک زندانی را از زندان با هلیکوپتر به هتل خانم برده است. این اهمیت موضوع را برای دولت



چطور است؟

جوانمرد (حالا به زبان فارسی)- من حال خوب است ولی اگر جسارت نباشد می خواستم پرسیم از کجا مطمئن شویم که شما مامور امنیتی دولت آمریکا هستید؟ گلوریا (با خونسردی)- شما حق دارید

اطاق با تلفن دستی خود به حسن نمازی دستور داد که فوراً با آقای محمد حشمتی یکی از سران کمونیست ها تماس بگیرد و ترتیب ارتباط او را با پرویز بهشتی بدهد و بعد از قطع مکالمه یک کمی حالت عادی خود را باز یافت و رو به خانم گلوریا کرد و گفت که خواسته او را برآورده کرده ولی مایل است با او گفتگویی داشته باشد. گلوریا گفت که آقای جوانمرد به دفتر خودشان بروند و گفتگو به صورت تلفنی انجام خواهد شد.

ولی آقای جوانمرد که اطلاع یافته بود گلوریا هم می تواند داخل این اتاق را، در صفحه مشابهی در یک کامپیوتر دیگر ببیند، اصرار کرد که هم اکنون یک وقت نیم ساعته داده شود و گفتگو در همین اطاق انجام گیرد.

گلوریا با لحن دوستانه ای گفت: جناب جوانمرد اگر بخواهیم من و شما گفتگو بکنیم

تأییدیه بدهم ... آدرس هم اینجا هست و لذا نمی خواهد آدرس خودتان را بگویند فقط خارج نشوید و همان جا بمانید. شما را می بینم. خداحافظ!

هنوز ده دقیقه نشده بود که ده دوازده تا ماشین پلیس آژیرکشان ساختمان رادیو را محاصره و وارد شدند و آقای رضا جوانمرد را با خود بردند و پس از دقایقی آقای جوانمرد در دفتر رئیس پلیس شهر بود. بعد از چند لحظه رئیس پلیس از جای خود برخاست، به سوی آقای جوانمرد آمد و با او دست داد و خودش را معرفی کرد. جوانمرد که از لحظه ورود پلیس ها به ساختمان رادیو تا به حال هنوز گیج بود کمی به خود آمد و به رئیس پلیس احترام کرد و گفت: "شما را می شناسم و اگر یادتان باشد یک بار هم شما را به رادیو دعوت کردیم و مصاحبه ای هم با شما داشتیم". رئیس پلیس آن را تأیید کرد و



بسی باعث افتخار من است ولی همانطور که می دانید مطلب باید صد در صد مخفی بماند، لذا موقعیتی برای گفتگوی رادیویی وجود ندارد و من مشتاق گفتگوی حضوری و خصوصی با شما هستم. حتما بزودی زود یا در هوستون یا در لس آنجلس شما را خواهیم دید. ولی جوانمرد اصرار کرد و قول داد گفتگو ضبط نخواهد شد و فقط برای اطلاع از نظرات و آگاهی خودش می خواهد مبادرت به این گفتگو کند و گلوریا هم قبول کرد.

گفت: حالا یکی از مامورین امنیتی آمریکا می خواهد در این اطاق از طریق اینترنت با شما گفتگویی داشته باشد. آقای جوانمرد متوجه صفحه اینترنت شد. تصویر خانمی را مشاهده کرد و به محض آنکه در چشمان خانم نگاه کرد خانم خودش را معرفی نمود که همان خانم گلوریا فیلیپسن بود و از او خواهش کرد به آقای پرویز بهشتی کمک کند و آقای رضا جوانمرد که تاکنون این همه مقاومت و لج بازی کرده بود به شکل دستپاچه ای چند بار چشم، چشم و Yes, Mom را مکرراً به زبان آورد و از همان

این سؤال را بکنید. من نام و نام فامیل و شماره افسری خودم را به شما می دهم و شما هم می توانید به CIA زنگ بزنید و سؤال کنید.

جوانمرد- حالا آمدیم و به CIA هم زنگ زدیم و CIA هم گفت بله، ما ماموری به آن نام و نشان داریم. از کجا معلوم که شما همان شخص باشید. ساختن چند کارت شناسایی جعلی که کار مشکلی نیست!

گلوریا (پس از مدتی سکوت)- شما آدرس خودتان را به من بدهید تا من به شما

آمریکا می رساند.

رضا جوانمرد خواستار گفتگو با پرویز بهشتی شد و بعد از سلام و علیک سردی گفت: جوانمرد- می خواهم با آن مامور آمریکایی صحبت کنم، شماره مبادله شد و ارتباط با گلوریا برقرار شد.

جوانمرد (بدون مقدمه و به انگلیسی)- آیا شما افسر امنیتی آمریکا هستید؟

گلوریا (بی اعتنا به خشم آقای جوانمرد و به فارسی)- سلام، آقای جوانمرد! من درباره شما شنیده ام و شما را تحسین می کنم. حالتان